

"انقلاب دمکراتیک توده‌ای" یا انقلاب سوسیالیستی

نقدی بر سند "لنینیزم یا تروتسکیزم" نوشته ی توکل (اقلیت)
و درس هایی از انقلاب چین

جنبش انقلابی توده های زحمتکش و ستمدیده ایران شکست خورده است. علل اصلی تثبیت سیاسی ضدانقلاب نه در "قدرت" بی حد رژیم و نه در "آماده نبودن" توده ها برای مقابله با آن نهفته بود. آن چه شکست جنبش توده ای اثبات کرد این است که "روشنفکران" بی مایه طرفدار تئوری های ورشکسته، عامل اصلی این گونه شکست ها هستند. آن ها کاری جز نابود ساختن توان های ذخیره توده ها نکرده اند. نوشته ی توکل تحت عنوان "لنینیزم یا تروتسکیزم" (بحثی پیرامون روش سیاسی پرولتاریا در انقلاب دمکراتیک توده ای) نمونه بارزی است از بی توجهی و بی اعتنائی کامل به درس های این شکست. از این رو بحث پیرامون این سند، به مثابه نمونه ای منفی از درس های شکست انقلاب ضروری است.

"انقلاب دمکراتیک توده ای" یا تئوری شکست انقلاب

در بخش ۲- سند "لنینیزم یا تروتسکیزم" توکل به این سؤال چنین پاسخ می دهد: "انقلاب ایران یک انقلاب دمکراتیک توده ای است. نظر به عقب افتادگی نیروهای مولد، وجود اقشار وسیع خرده بورژوازی با خواست های سیاسی و اجتماعی.... تسلط امپریالیزم و ... نظر به ضعف عینی و ذهنی پرولتاریای ایران و نظر به این که در مجموع شرایط عینی و ذهنی برای انقلاب سوسیالیستی فراهم نیست. از این رو انقلاب ایران در گام اول نه یک انقلاب سوسیالیستی بلکه یک انقلاب دمکراتیک توده ای است." و پس از توضیح در مورد نظر فوق اضافه می کند: "اگر چه در جامعه ی ما وجه تولیدی سرمایه داری مسلط است، اما نیروهای مولده در سطح

نازلی از تکامل خود قرار دارند." سپس توکل در مورد اقشار و طبقاتی که در این انقلاب دمکراتیک سهم هستند می نویسد: "به جز لایه های فوقانی دهقانان که در موضع بینابینی قرار دارند. اکثریت دهقانان خواستار تحولی انقلابی در نظام موجودند. بخش های وسیع خرده بورژوازی شهری... که با نظام اقتصادی- اجتماعی حاکم با سلطه امپریالیزم و وابستگی جامعه در تضاد قرار دارند..." توکل به منظور رفع هرگونه سوء تفاهمی در مورد ماهیت خرده بورژوازی اضافه می کند: "ممکن است این سؤال مطرح شود که خرده بورژوازی ضدسرمایه نیست. این درست است، زیرا خرده بورژوازی به مقوله بورژوازی تعلق دارد. خرده بورژوازی با نفی مالکیت خصوصی که شعار پرولتاریا برای استقرار سوسیالیزم است، مخالف است. خرده بورژوازی در محدوده معینی تا آن جا که با سرمایه های بزرگ در تضاد قرار دارد، با اقدامات پرولتاریا در مبارزه علیه سرمایه ها و با مصادره و ملی کردن سرمایه های بزرگ موافق است.... بهرحال این که فی ما بین خرده بورژوازی شهر و روستا با پرولتاریا در مسائل سوسیالیزم وحدت وجود ندارد، مانع از آن نمی گردد که در مسایل دمکراتیزم و در مبارزه ضدامپریالیستی دارای وحدت اراده نباشند. از این رو نتیجه می گیریم که انقلاب ایران نخستین هدف خود را معمول داشتن سوسیالیزم قرار نمی دهد. بلکه وظایفی، قرار می دهد که اقشار و طبقات انقلابی دیگر در این مرحله در آن سهم اند. این به معنای نوعی اراده واحد اقشار و طبقات انقلابی است که خود را در فرمول بندی دیکتاتوری دمکراتیک انقلابی کارگران و زحمتکشان شهر و روستا نشان می دهد..." (تاکید از ماست).

خلاصه کنیم: توکل بر این اعتقاد است که انقلاب آتی ایران به دلیل "عقب افتادگی نیروهای مولده و وجود اقشار وسیع خرده بورژوازی" و "ضعف عینی و ذهنی پرولتاریا" یک "انقلاب دمکراتیک توده ای است" و نه یک انقلاب سوسیالیستی. در نتیجه انقلاب در دو مرحله صورت می گیرد: "انقلاب ایران نخستین هدف خود را معمول داشتن سوسیالیزم قرار نمی دهد". بلکه نخست خود را در مرحله اول انجام

تکالیفی نظیر "مصادره و ملی کردن سرمایه های بزرگ" و "مبارزه ضدامپریالیستی" محدود می کند. در این انقلاب اقشار خرده بورژوازی که "با نفی مالکیت خصوصی" مخالف اند سهیم اند. هم چنین "دمکرات های انقلابی" نیز در مرحله اول انقلاب سهم خواهند داشت. "سیاست پرولتاریائی در مرحله کنونی انقلاب جلب دمکرات ها به سمت پرولتاریاست" (ص ۱۳ سند). نوع حکومت هم در مرحله اول انقلاب روشن است: "دیکتاتوری دمکراتیک کارگران و دهقانان". که کارش را حل "وظایفی قرار می دهد که اقشار و طبقات انقلابی دیگر در این مرحله در آن سهیم اند". یعنی این حکومت نباید وظایفی انجام دهد که خرده بورژوازی طرفدار مالکیت خصوصی و یا دمکرات های مدافع سرمایه داری که حاضر به مبارزه علیه "سرمایه داری بزرگ" و "مبارزه امپریالیزم" هستند از انقلاب رمیده شوند، و طبقه کارگر را تنها بگذارند.

اکنون فرض می کنیم، انقلاب به صورتی که توکل طراحی کرده است تحقق می پذیرد.... اولین سوالی که طرح می شود این است که این حکومت "دیکتاتوری دمکراتیک" چه ترکیب سیاسی ای خواهد داشت؟ رهبری آن در دست نمایندگان چه طبقه ای است؟ چه گرایشی در حکومت در اکثریت است؟ توکل فوراً جواب می دهد این انقلاب "انقلابی است که تحت رهبری طبقه کارگر به پیروزی خواهد رسید و هیچ طبقه و قشر دیگری قادر نیست وظایف انقلاب را به انجام برساند" (ص ۹ سند) ولی براساس تنوری مارکسیستی، این شوخی ای بیش نیست. چون سؤال بعدی این خواهد بود که آیا نمایندگان خرده بورژوازی شهری که "با نفی مالکیت خصوصی" مخالف اند و یا "دمکرات های" جبهه مقاومت ملی مدافع سیستم اقتصادی سرمایه داری که همگی در "مرحله اول" انقلاب "سهیم" هستند، این پیشنهاد را به این سادگی قبول می کنند؟ به خصوص آن که توکل به آن ها تلویحاً می گوید: شما در مرحله اول انقلاب تحت رهبری طبقه کارگر مبارزات ضدسرمایه داری بزرگ و "ضدامپریالیستی" را پیش ببرید "اما هنگامی که پرولتاریا حرکت خود را در

راه استقرار مناسبات نوین سوسیالیستی آغاز می‌کند" مبارزات ما با شما "اجتناب ناپذیر می‌گردد" (ص ۸ سند). خرده بورژوازی موافق "مالکیت خصوصی" و دمکرات‌های مدافع سرمایه داری به ساده لوحی این نماینده طبقه کارگر "تمسخر می‌کنند و می‌گویند": ما در صورتی در انقلاب سهیم هستیم که در رهبری هم سهیم باشیم، زیرا اگرچه نمایندگان ما و نمایندگان طبقه کارگر هر دو در مبارزات ضد امپریالیستی و ضد سرمایه داری بزرگ، مشترک هستند، ولی با هم تضاد طبقاتی نیز دارند". توکل اگر در صدد گول زدن "متحدین" خود نباشد دو راه بیشتر در مقابل ندارد: یا باید از همان اول این ائتلاف را به هم بزند و شعار "انقلاب دمکراتیک" را به دور بیاندازد و شعار انقلاب "سوسیالیستی" را اتخاذ کند و یا آن که بحث منطقی نمایندگان دمکرات‌ها و خرده بورژوازی را بپذیرد و در رهبری با آن‌ها سهیم شود. انتخاب راه اول توکل را دچار انحرافات "تروتسکیستی" می‌کند. پس راه دوم را قبول می‌کند.

سؤال بعدی این است که در این "ائتلاف طبقاتی" چه وزنه ای هر یک از گرایشات "سهیم" در حکومت دارا می‌باشند. بنابه نظر توکل، انقلاب به این علت "دمکراتیک" است که "اقتشار وسیع خرده بورژوازی" تعدادشان از لحاظ کمی بیش از پرولتاریا است که از لحاظ "عینی و ذهنی" ضعیف است. پس نمایندگان پرولتاریا در حکومت "دمکراتیک" در اقلیت خواهند بود. واقعاً چه موقعیت جالبی برای تحقق تکالیفی که توکل در نظر دارد. به خصوص آن که او سعی دارد "از همان آغاز"، همزمان با حل مسائل دمکراتیک جامعه "عنصر ضد سرمایه داری را با خود حمل کند... و از محدود های بورژوازی نیز فراتر" رود. (ص ۸ سند). اگر اقبال به توکل روی آورد و "متحدین"، تحلیل او در مورد اقتشار وسیع خرده بورژوازی و ضعف عینی و ذهنی پرولتاریا را نادیده بگیرند، ترکیب نمایندگی در حکومت بطور مساوی توافق می‌شود.

حال، در روز اول تشکیل حکومت ائتلافی "انقلاب دمکراتیک توده ای"، به احتمال قوی، با اوج مبارزات طبقاتی در روستاها این مسأله بسیار عملی مطرح می شود که آیا دهقانان حق دارند که زمین های متعلق به زمینداران "نه بسیار بزرگ" را نیز تصاحب کنند یا نه؟ در این شرایط توکل که خود را در چارچوب تشکیلاتی و برنامه ای مرحله "دمکراتیک" حبس کرده است و به شکل گروگانی در حکومت ائتلافی در آمده، با یک دو راهی ملموس روبروست: یا باید در جهت پیشبرد مبارزات طبقاتی این چارچوب را بشکند و دهقانان را در تصاحب زمین ها رهبری کند و یا باید جلوی مبارزات طبقاتی را بگیرد، آن هم به این علت که "نباید متحدین را از دست داد". فرض کنیم بار دیگر بخت با توکل باشد و حتا چنین اصطکاکی هم رخ ندهد، مثلاً به این علت که اصلاً در ایران خرده بورژوازی طرفدار زمیندار "نه چندان بزرگ" وجود ندارد و یا به این علت که "دمکرات های انقلابی" برای حفظ "وحدت" حاضر به فداکاری باشند! ولی در این جا هم مسأله خاتمه پیدا نمی کند. زیرا حل تکلیف ارضی با توزیع زمین ها تازه آغاز می شود. فرض کنیم که به هر خانوار حدود ده هکتار زمین می رسد. این تازه اول کار است جنبش دهقانی که به چنین دستاوردی نایل آمده باید به فکر سازمان دهی تولید و تأمین رفاه دهقانان باشد (بسته به این که مبارزه طبقاتی تا چه حد انکشاف یافته باشد و به خصوص نفوذ سازمان های سیاسی مختلف در میان دهقانان چگونه باشد). ولی در این صورت یک مسأله فوری مسأله اعتبار بانکی خواهد بود، بدون اعتبار کافی مالکیت زمین هیچ دردی را دوا نمی کند. دهقانان به سرعت زیر بار قروض سنگین به بانک ها یا رباخوران، زمین خود را از دست می دهند. شرکت های تولیدی درنطفه خفه می شوند. در چنین شرایطی طبیعی است که جنبش دهقانی دست تعاون به سوی جنبش کارگری در شهرها دراز کرده، خواستار ملی کردن بانک ها و آوردن آن ها تحت کنترل ارگان هایی که نماینده منافع کارگران و دهقانان باشد، بشود. از این طریق به راحتی اعتبار کافی در اختیار کمیته های دهقانی قرار گیرد. ولی واضح است

که چنین اقدامی به هیچ وجه در چارچوب "برنامه دمکراتیک" نمی گنجد. این اقدام بی شک موجب ارعاب و رمیدن "خرده بورژوازی مخالف نفی مالکیت خصوصی" خواهد شد. و بار دیگر در مقابل توکل دو راه بیشتر باقی نمی ماند. یا تسلیم شدن به مدافعین مالکیت خصوصی و خفه کردن جنبش دهقانی به اتکا حکومت انتلافی و یا شکستن چارچوب بورژوانی و پیشبرد انقلاب ارضی و قبول حکومت مستقل کارگری متکی به دهقانان. اولی خیانت به آرمان های طبقه کارگر و متحدینش است و دومی قبول انقلاب سوسیالیستی، راه سومی وجود ندارد.

اما توکل فریاد بر می آورد "این ها همه سناریویی زائیده، تخیلات مالیخولیایی روشنفکران تروتسکیست است"، "این ها آشفته فکری تروتسکی است که تکرار می شود" ولی این دیگر بخت به توکل روی نمی آورد، زیرا در مقابل فریادهای وی تجارب عینی مبارزات طبقاتی قرار دارند. تجربه مبارزات طبقاتی در قرن اخیر، چه از طریق مثبت یعنی انقلاب های پیروزمند نظیر انقلاب چین، ویتنام و کوبا و چه از طریق منفی یعنی شکست مکرر انقلاب مستعمراتی بسیاری از کشورهای به خصوص انقلاب دوم چین، بکرات ثابت کرده که در عصر امپریالیزم تحقق تمام و کمال تکالیف دمکراتیک و ضدامپریالیستی در چارچوب مناسبات بورژوایی ممکن نیست.

ولی آیا این بدین معنی نیست که تکالیف دمکراتیک و ضدامپریالیستی "عمده" نیستند و فقط مبارزه برای تکالیف سوسیالیستی مطرح است؟ و بدین معنی نیست که طبقه کارگر در این مبارزه یاورانی ندارد و باید به تنهایی این مهم را به انجام برساند؟ اگر چنین باشد پس انقلاب در کشورهای شبه مستعمره امری بس دشوار خواهد بود، زیرا واضح است که در این کشورها طبقه کارگر بخش کوچکی از جمعیت را تشکیل می دهد و یک تنه به جنگ جامعه رفتن کار سبلی نخواهد بود و در نتیجه مبارزه طبقه کارگر منزوی مانده و می باید طبقه کارگر کشورهای شبه مستعمره چشم پرولتاریای صنعتی کشورهای متروپل بدوزد و منتظر بماند تا انقلاب پرولتاری در این کشورها به کمکش برسد و به اصطلاح "انقلاب از خارج" وارد شود. این ها همه آن

نوع کاریکاتوری است که توکل ها، طرفداران "دومرحله" بودن انقلاب، از مواضعی که در بالا بحث شده ساخته اند.

برخلاف نظر توکل که معیار ارزیابی از مرحله انقلاب را کثرت خرده بورژوازی و قلت طبقه کارگر می گذارد لنین بر این نظر بود که: "قدرت پرولتاریا در هر کشور سرمایه داری بی نهایت بیش از نسبت تعداد پرولتاریا به کل جمعیت است. این به خاطر آن است که پرولتاریا سکان اقتصادی مراکز حیاتی و نبض نظام اقتصادی سرمایه داری را در دست دارد، و هم چنین به این علت که پرولتاریا از دیدگاه اقتصادی و سیاسی منافع واقعی اکثریت عمده زحمتکشان در نظام سرمایه داری را بازتاب می کند. از این رو، پرولتاریا حتا اگر اقلیت جمعیت را تشکیل دهد، هم قادر به سرنگون کردن بورژوازی است و هم در نتیجه قادر به جلب کردن متحدین بسیاری میان توده های شبه پرولتاریایی و خرده بورژوازی می گردد، متحدینی که هرگز از پیش سرکردگی پرولتاریا را نپذیرفته و شرایط و تکالیف این سرکردگی را درک نخواستند کرد، لیکن براساس تجربه بعدیشان به ضرورت، عدالت، و حقانیت دیکتاتوری پرولتاریا متقاعد خواهند شد" (کلیات سال ۱۹۱۹ جلد ۱۶، ص ۴۵۸، تأکید از ماست).

بحران اجتماعی به انواع و اشکال متفاوت خود را منعکس می سازد. افشار مختلف تحت ستم عموماً با مبارزه حول ستم مشخص خود شروع به حرکت می کنند (ملیت ها، زنان، دهقانان، خرده بورژوازی شهری، و غیره). مبارزه در راه تکالیف ضد امپریالیستی و دمکراتیک دقیقاً به این دلیل که این تکالیف در چارچوب مناسبات بورژوانی قابل تحقق نیستند، گرایشی عینی دارد که با خود نظام سرمایه داری تصادم پیدا کند، و دقیقاً نقش حزب کمونیست انقلابی در این است که با درک این گرایش بتواند این مبارزات را با هم و یا مبارزات پرولتاریا علیه سرمایه، تلفیق داده و به

سمت برانداختن دولت بورژوایی و برقراری دولت پرولتاریائی هدایت کند. در این راه کلیه اقتشاری که در این مبارزات درگیرند متحدین عینی پرولتاریا هستند. ولی این اتحاد، اتحادی است که در عمل مشخص، اتحادی است در خود مبارزه بدون محدود کردن مبارزه به چارچوب برنامه طبقه دیگری جز پرولتاریا. یعنی جبهه ای که برای پیشبرد این مبارزات لازم است جبهه واحدی است که وحدت برنامه ندارد و فقط بر سر مبارزه پیرامون خواست های مشخص شکل می گیرد و کلیه اقتشاری را که در این مبارزه مشخص درگیرند شامل می شود. هیچ گونه انتلافی در سطح رهبری صورت نمی گیرد. کلیه سازمان های سیاسی استقلال تشکیلاتی و سیاسی خود را حفظ می کنند و پیشبرد مبارزه مقید و مشروط به "حفظ اتحاد" نیست، بلکه برعکس اتحاد در خدمت این پیشبرد مبارزه است. و در طی این چنین مبارزاتی، حزب کمونیست انقلابی با مبارزات ایدئولوژیک و نشان دادن راه عملی پیشرفت مبارزه، خواهد توانست توده ها را از تسلط ایدئولوژیک و سازمانی سایر طبقات و برنامه های بورژوایی جدا کند. در مورد استقلال طبقه کارگر در مبارزات، لنین چنین می نویسد: آخرین اندرز ما: پرولترها و شبه پرولترهای شهر و روستا! خود را جداگانه متشکل کنید، به هیچ خرده مالکی، حتا اگر کوچک باشد، و حتا اگر "زحمت می کشند" اطمینان نکنید... ما از جنبش دهقانی تا به آخر حمایت می کنیم، ولی باید بخاطر داشته باشیم که این جنبش از آن طبقه دیگری است، نه آن طبقه ای که می تواند و یا می خواهد که به انقلاب سوسیالیستی تحقق بخشد." (کلیات، ۱۹۰۶، جلد ۹، ص ۴۱۰). او دوباره تکرار می کند: "اتحاد بین پرولتاریا و دهقانان در هیچ مورد نمی باید به معنای در هم آمیزی طبقات یا احزاب مختلف پرولتاریا و دهقانان تلقی شود. نه تنها در هم آمیزی بلکه حتا هرگونه توافق دراز مدت برای انقلاب سوسیالیستی طبقه کارگر مهلک است و مبارزه دمکراتیک انقلابی را تضعیف می کند" (کلیات، ۱۹۰۸، جلد ۱۱، قسمت اول، ص ۱۷۹، تأکید از ماست).

مارکسیزم همواره آموزش داده است، و تجربه بلشویزم تأیید کرده است که پرولتاریا و دهقانان دو طبقه متمایز اند و اشتباه است اگر منافع آن دو را در جامعه ی سرمایه داری یکی بگیریم. اتحاد کارگران و دهقانان تحت دیکتاتوری پرولتاریا خط بطلانی بر این نمی کشد. بلکه آن را، از جنبه، دیگر، و تحت شرایط دیگر تأیید می کند. اگر دو طبقه مختلف با منافع مختلف نمی داشتم، صحبت از اتحاد نمی شد. چنین اتحادی فقط تا آن اندازه با انقلاب سوسیالیستی سازگار است که در چارچوب آهنگ دیکتاتوری پرولتاریا جای گیرد: لنین بیش از یک بار مطالب زیر را در مورد نقش دهقانان و "دیکتاتوری دموکراتیک" تکرار کرده است: "تمام اقتصاد سیاسی، اگر کسی از آن چیزی بداند، تمام تاریخ انقلاب، تمام تاریخ تکامل سیاسی در طول قرن نوزدهم، به ما می آموزد که دهقانان یا کارگر را دنبال می کنند یا بورژوا را... من، به اشخاصی که دلیل این را نمی دانند می گویم.... تکامل هر کدام از انقلابات بزرگ قرن ۱۸ و ۱۹ را در نظر بگیرند، تاریخ سیاسی هر کشوری را در قرن ۱۹ ملاحظه کنید، دلیل آن را به شما خواهد گفت. ساختمان اقتصادی جامعه سرمایه داری چنان است که نیروهای مسلط در آن تنها می توانند با سرمایه باشد یا پرولتاریا که سرمایه را واژگون می کند، نیروهای دیگری در ساختمان اقتصادی این نوع جامعه وجود ندارد." (کلیات، سال ۱۹۰۸، جلد ۱۶، ص ۲۱۷).

توکل معترض است که او هم نکات فوق را قبول دارد. او می گوید: در انقلاب ایران "بورژوازی نیروی محرکه نیست، بلکه نیروی ضد انقلابیست... (انقلاب ایران) انقلابی است که تحت رهبری طبقه کارگر به پیروزی خواهد رسید و هیچ طبقه و قشر دیگری قادر نیست وظایف انقلاب را به انجام برساند..." (ص ۸، سند) و هم چنین ادامه می دهد که "نمی توان با امپریالیزم مبارزه کرد... نمی توان به استقلال نوین نائل آمد، و مگر آن که علیه مناسبات حاکم مبارزه کرد و مناسبات نوینی را جایگزین آن کرد.. انقلاب ایران از همان آغاز عنصر ضد سرمایه داری را با خود حمل می کند و این خصلت ضد سرمایه داری در انقلاب ایران عناصر سوسیالیستی این انقلاب را

تقویت می کند. " صد آفرین! ولی آیا این ها تنوری های "تروتسکیستی" نیست؟ آیا توکل حاضر است چنین طرح ها را به "متحدین" خود: "دمکرات ها" و "خرده بورژوازی مدافع مالکیت خصوصی" صریحاً اعلام کند؟ آیا این "متحدین" با شنیدن چنین حرف هائی نمی رمند و طبقه کارگر را رها نمی کنند؟ شاید توکل باطناً اعتقاد به "انقلاب سوسیالیستی" دارد ولی برای "گول" زدن متحدینش مجبور است سخن از "انقلاب دمکراتیک توده ای" به میان آورد ولی نه: هر انسان ساده ای می داند که فرق فاحشی بین "انقلاب دمکراتیک توده ای" و "انقلاب سوسیالیستی" وجود دارد. حتا "متحدین" توکل. پس چرا توکل، سخنان فوق را مطرح می کند؟ شاید منظورش این است که در مرحله دوم انقلاب رهبری طبقه کارگر و حل وظایف سوسیالیستی در دستور کار قرار دارد؟ اگر این است، پس چرا آن را رک و پوست کنده به زبان نمی آورد؟ شاید می خواهد با این حرف ها "تروتسکیست های سردرگم" را حتا سر در گم تر کند؟ و شاید هم خود "سردرگم" شده است؟!

تنوریسین "سردرگم" ما حال که متوجه شده است که "انقلاب دمکراتیک توده ای" به رهبری طبقه کارگر سخن ناواردی است، تز جدیدی ارائه می دهد و همه را انگشت به دهان می گذارد، توکل می نویسد: "آیا انقلاب دمکراتیک توده ای که تحت رهبری پرولتاریا صورت می گیرد، یک انقلاب پرولتریست؟ بی شک چنین است. آیا انقلاب سوسیالیستی یک انقلاب پرولتری است؟ آری آن هم انقلاب پرولتری است." (!) و ادامه می دهد: "آیا دیکتاتوری دمکراتیک انقلابی کارگران و دهقانان... در مقوله دیکتاتوری پرولتاریا قرار دارد؟ بی شک آری "ولی" کافی (نیست) که گفته شود انقلاب ایران یک انقلاب پرولتریست و دیگر هیچ نگفت... این شیوه کسانی است که می خواهند از روی مراحل انقلاب پرش کنند" (ص ۱۰ سند) عجب! چه استدلال روشنی! دیگر هیچ نکته تاریکی باقی نیست! تنوریسین ما مسأله را به وضوح بیان می کند: انقلاب دمکراتیک توده ای همان انقلاب پرولتری است و دیکتاتوری دمکراتیک انقلابی کارگران و دهقانان در مقوله دیکتاتوری پرولتاریاست. ولی صرف

گفتن دیکتاتوری پرولتری کافی نیست. مثلاً باید گفت: "دیکتاتوری پرولتری که متحدین آن مدافع مالکیت خصوصی اند!"

برخلاف اعتقادات توکل، لندن در سال ۱۹۱۹، مخصوصاً در رابطه با تشکیل انترناسیونال کمونیستی، نتایج دوره ی گذشته را به هم پیوست و فرمول بندی تنوریک آن ها را بیش از پیش کامل نمود: در یک جامعه بورژوائی که در آن خصوصیت طبقاتی توسعه یافته است، فقط می تواند یا یک دیکتاتوری بورژوائی وجود داشته باشد و یا یک دیکتاتوری پرولتاریائی. از یک رژیم بینابینی نمی تواند صحبتی در میان باشد. هر دموکراسی و هر "دیکتاتوری دموکراتیک" فقط نقابی است بر تسلط بورژوازی. این را تجربه عقب مانده ترین کشور اروپائی- روسیه- در مرحله انقلاب بورژوائی یعنی مساعدترین دوره ی "دیکتاتوری دموکراتیک" نشان داده است. لندن این نتیجه گیری را به عنوان پایه تزیهای خود درباره ی دموکراسی که از مجموعه تجارب انقلاب های فوریه و اکتبر حاصل شده بود قرار داد.

به راستی اگر "انقلاب دموکراتیک توده ای تحت رهبری پرولتاریا" همان "انقلاب پرولتری" است و در ضمن "انقلاب سوسیالیستی" هم "انقلاب پرولتری" است، چرا به انقلاب آتی نگوئیم انقلاب سوسیالیستی؟ هم چنین اگر "دیکتاتوری دموکراتیک انقلابی کارگران و دهقانان" از مقوله "دیکتاتوری پرولتاریا" است پس چرا به حکومت انقلابی آتی نگوئیم حکومت کارگری؟ جواب توکل در سند آمده است: "انقلاب ایران نخستین هدف خود را معمول داشتن سوسیالیزم قرار نمی دهد، بلکه وظایفی قرار می دهد که اقشار و طبقات انقلابی دیگر در این مرحله در آن سهیم اند. "آن" طبقات انقلابی دیگر " کیستند؟ توکل با افتخار جواب می دهد: "خرده بورژوازی (که) با نفی مالکیت خصوصی که شعار پرولتاریا برای استقرار سوسیالیزم است مخالف است." (ص ۸ سند). و هم چنین "اگر قرار است پرولتاریا توده ها را رهبری کند، و انقلاب را به پیروزی برساند، می باید: در راه، درهم شکستن ائتلاف لیبرال ها و دموکرات ها مبارزه کند و دموکرات های انقلابی را به

سمت خود جلب کند." (ص ۱۳ سند). در نتیجه توکل به صراحت می گوید: اگر به "انقلاب دمکراتیک توده ای" نام "انقلاب سوسیالیستی" و به "دیکتاتوری دمکراتیک انقلابی کارگران و دهقانان" لقب "دیکتاتوری پرولتاریا" را بدهیم، طبقات انقلابی دیگر (موافقین مالکیت خصوصی) به ما ملحق نمی شوند. چه فرصت طلبی نابی! چه نیک می دانست لنین که هر کس امروزه از دیکتاتوری دمکراتیک انقلابی پرولتاریا و دهقانان سخن می گوید در عمل "علیه مبارزه طبقاتی پرولتاریا" و "جانب خرده بورژوازی" می رود. این است آینده توکل ها.

بالاخره توکل آخرین ورق خود را رو می کند: نظرات ۱۹۰۵ لنین در "دو تاکتیک سوسیال دمکراسی در انقلاب دمکراتیک". (توکل در سند خود تا آن جا که توانسته از این جزوه نقل قول کرده است). بله، لنین در سال ۱۹۰۵ در جزوه ی معروف خود شعار "دیکتاتوری دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان" را طرح کرده بود. ولی نظر لنین حتا در سال ۱۹۰۵ با نظرات توکل تفاوت کیفی دارد. تفاوت بین شعار "دیکتاتوری پرولتاریا" که متکی به دهقانان است و شعار "دیکتاتوری دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان" بر سر این نبود که آیا می توان با بخشی از خرده بورژوازی مدافع مالکیت خصوصی ائتلاف کرد یا خیر؟ یا این که آیا اتحاد میان کارگران و دهقانان ضروری است یا نه؟ لنین گفت: در یک مرحله ی مشخص تاریخی (۱۹۰۵) و در نتیجه ی مجموعه شرایط عینی طبقات کارگر و دهقان، برای حل مسائل انقلاب دمکراتیک ناگزیر متحد می شوند. آیا دهقانان قادر خواهند بود که حزب خود را بوجود آورند؟ آیا در انجام این کار موفق خواهند شد؟ آیا چنین حزبی در حکومت دیکتاتوری در اکثریت خواهد بود یا در اقلیت؟ و وزنه و اعتبار نمایندگان پرولتاریا در حکومت انقلابی چگونه خواهد بود؟ هیچ یک از سوالات را نمی توان از پیش پاسخ داد. "تجربه نشان خواهد داد". لنین معتقد بود که چنین شکلی از حکومت بوجود می آید و سپس تجربه ی انقلابات سوسیالیستی در اروپا به طبقه ی کارگر و پیشگامان آن خواهد آموخت که انقلاب در روسیه چگونه باشد. فرمول لنین در مورد حکومت صرفاً

یک فرمول جبری باقی ماند و جای تعبیرات سیاسی کاملاً متفاوتی را در آینده باقی گذاشت. چنان که خود او در سال ۱۹۰۹ بلافاصله پس از کنفرانس حزب، کنفرانسی که فرمول "دیکتاتوری پرولتاریا متکی به دهقانان" را به جای فرمول سابق اتخاذ کرده بود، در پاسخ به منشویک ها که از تغییر موضع شدید او سخن می راندند گفت: "... فرمولی را که بلشویک ها در این جا برای خود انتخاب کرده اند چنین است: پرولتاریا که دهقانان را به دنبال خود رهبری می کند... آیا بدیهی نیست که فرمول پرولتاریای متکی به دهقانان کاملاً در محدوده ی دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان باقی می ماند؟" (کلیات، سال ۱۹۰۹ مجلد ۱۱، قسمت اول، صفحه ۲۱۹، ۲۲۴). لنین در این جا فرمول "جبری" را چنان تعبیر می کند که نظریه ی ایجاد یک حزب مستقل دهقانی و مهم تر از آن، نقش این حزب را در حکومت انقلابی منفی می سازد. طبق تفسیر او، پرولتاریا دهقانان را رهبری می کند، پرولتاریا به دهقانان اتکا می کند و در نتیجه قدرت انقلابی در دست حزب پرولتاریا متمرکز می شود. چند سال بعد در مقاله ی دیگری می نویسد: "فقط سیاست قاطع و مستقل پرولتاریا می تواند توده ی غیرپرولتاریائی روستا را برای ضبط اموال مالکین به دنبال خود بشکاند و سلطنت را واژگون سازد" (کلیات، جلد ۱۳، ص ۲۱۴). بنابراین نظر لنین بر سر برنامه ی مرحله ی بعدی انقلاب و نیروهای طبقاتی محرکه ی آن نبوده، بلکه مسأله مربوط به مناسبات سیاسی این نیروها نسبت به یکدیگر و خصلت سیاسی و حزبی دیکتاتوری بود. از آوریل ۱۹۱۷، لنین به مخالفین خود، که او را متهم به اتخاذ موضع متفاوت با آن چه در ۱۹۰۵ داشت، می کردند، توضیح می داد که دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان در دوران قدرت دوگانه تا اندازه ای تحقق یافته بود. بعدها او توضیح داد که در دوران اولیه قدرت شوراهای، از نوامبر ۱۹۱۷ تا جولای ۱۹۱۸، زمانی که دهقانان همراه با کارگران، انقلاب ارضی را به انجام رسانیدند، دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان "گسترش" یافت. ولی در مورد حل مسأله ی ارضی آن دیکتاتوری پرولتاریائی بود که نقش تعیین کننده را ایفا کرد. آن چه با فرمول نظری دیکتاتوری

پرولتاریا و دهقانان در هم ترکیب شده بود در جریان زنده ی طبقاتی از هم گسست. در نتیجه اولاً فرمول "جبری" لنین در مورد شعار آن زمان با شعار امروز توکل فرق فاحشی دارد، و ثانیاً فرمول ۱۹۰۵ به تدریج تا سال ۱۹۱۷ تکامل یافت چنان که خود لنین در دوران بعد از انقلاب فوریه می گوید که آنان که شعار "دیکتاتوری دمکراتیک" را هنوز مطرح می کنند" از واقعیات زندگی به دور افتاده... و در عمل علیه مبارزه ی طبقاتی پرولتاریا جانب خرده بورژوازی می روند.

در نتیجه از بخت بد توکل، تکرار شعارهای ۱۹۰۵ لنین هم بدون در نظر گرفتن محتوای بحث آن دوران، چیزی را ثابت نمی کند. توکل فراموش می کند که در ۱۹۰۵ قدرت دولتی در دست تزار متکی بر اشرافیت و فنودالیزم بود و نه در دست بورژوازی.

برای روشن کردن مرحله انقلاب نقطه شروع ولی ابتدائی، شناخت صحیح از ماهیت اجتماعی انقلاب است. یعنی اولاً تشخیص این که در مقابل جامعه یک سلسله موانعی وجود دارد که سد راه پیش رفت آن شده است. باعث بحران های متناوب یا همیشگی اجتماعی می شود و در تحلیل نهائی ناشی از این است که انکشاف نیروهای مولده در یک دوره ی مشخص در تضاد افتاده است با مناسبات تولیدی ای که مبتنی بر سطح قبلی ای از انکشاف نیروهای مولده بوده است و اکنون مانع رشد بیشتر آن شده است. حل تکالیف انقلاب چیزی نیست جز بر داشتن این موانع. واضح است که این تکالیف انقلاب را در هر مورد مشخص فقط با "تحلیل مشخص از شرایط مشخص" می توان تعیین کرد. دومین مسأله ای که در رابطه با شناخت ماهیت انقلاب مطرح می شود ماهیت مناسبات اجتماعی ای است که در چاروچوب آن این تکالیف قابل حل هستند. و یا به عبارت دیگر، ماهیت طبقاتی دولتی که قادر به برداشتن این موانع و انجام این تکالیف باشد. با روشن شدن این دو، آن گاه نقش طبقات و اقشار

اجتماعی مختلف و بالمآل نقش برنامه های سیاسی متفاوت را می توان سنجید. این دو عامل فوراً روشن می کند که مرحله بندی انقلاب فقط در صورتی می تواند مطابق با گرایش های عینی مبارزه طبقاتی باشد که در واقع تحقق یک یا چند تکلیف انقلاب در چارچوب یک نظام اجتماعی، متمایز از سایر تکالیف انقلاب که در چارچوب نظام اجتماعی دیگری قابل تحققند، ممکن باشد. مثلاً مرحله بندی انقلاب به دو مرحله دمکراتیک (کهنه یا نوین) و سوسیالیستی و یا "انقلاب دمکراتیک توده ای" و انقلاب سوسیالیستی فقط وقتی معنی دارد که تحقق تکالیف دمکراتیک انقلاب در چارچوب مناسباتی بورژوایی و در نتیجه تحت دولتی متمایز از دولت پرولتری که تحقق تکالیف دوران گذار به جامعه کمونیستی را به عهده می گیرد، واقعاً امکان پذیر باشد. واضح است که تعیین مرحله ای تحت عنوان مرحله "دمکرات و ضدامپریالیستی" فقط بدین معنا می تواند باشد که حل این تکالیف بدون آن که مبارزه ی طبقاتی با چارچوب نظام بورژوایی (مالکیت خصوصی) تصادم پیدا کند، امکان پذیر است. منطبق با چنین بینشی از مرحله بندی حل تکالیف انقلاب، مسأله برنامه های مختلف که مناسب مراحل مختلف اند و جبهه های مختلف که متشکل از نیروهای طبقاتی متفاوت اند برای هر مرحله مشخص و متمایز مطرح می شود. برنامه ی دمکراتیک ضدامپریالیستی (و لابد اگر بالاخره روزی از روزگاری نوبت مرحله سوسیالیستی هم فرا برسد: جبهه سوسیالیستی). البته باید تأکید شود که در این جا منظور از برنامه دمکراتیک و ضدامپریالیستی نیست. این تکالیف و خواست ها در برنامه هر سازمان کمونیست انقلابی جای خود را دارند. بلکه این تقسیم بندی به معنی وجود وحدت برنامه ای متمایز و مستقل بین تکالیف و خواست های دمکراتیک و ضدامپریالیستی از یکسو، و تکالیف سوسیالیستی از طرف دیگر است. همچنین، مسأله تشکیل جبهه دمکراتیک و ضدامپریالیستی و یا جبهه ضددیکتاتوری صرفاً بیان این مطلب نیست که بر سر خواست و یا تکلیف مشخصی نیروهای اجتماعی مختلفی ممکن است به حرکت در آیند و اتحاد این نیروها

در عمل به پیش برد مبارزه برای آن خواست مشخص کمک کند. این امری است بدیهی که تشخیص آن احتیاج به مارکسیست بودن هم ندارد. آن چه در تشکیل این جبهه ها مطرح است این فرض و بینش است که تحقق آن تکالیف دموکراتیک و ضدامپریالیستی با منافع طبقاتی و نظام طبقاتی ای که می تواند کلیه ی نیروهای داخل جبهه را در برگیرد تصادمی ندارد و بنابراین حول آن برنامه واحد دموکراتیک ضدامپریالیستی کلیه این نیروها می توانند متحد شوند. تجارب تاریخی به ما نشان می دهد که در عصر امپریالیزم تحقق تکالیف بورژوا دموکراتیک و ضدامپریالیستی در چارچوب مناسبات بورژوائی ممکن نیست و بنابراین تقسیم انقلاب به دو مرحله مختلف، با برنامه های مختلف و آرایش متفاوت نیروهای طبقاتی، با گرایش عینی و دینامیک مبارزه طبقاتی مغایرت دارد. پیروی از چنین بینشی در عمل منجر به شکست مبارزه می شود- در عصر امپریالیسم وظیفه ی حل تکالیف به تعویق افتاده ی بورژوا دموکراتیک و هم چنین حل تکالیف سوسیالیستی بر دوش پرولتاریای متکی بر دهقانان است: "پرولتاریا حتا اگر اقلیت جمعیت را تشکیل دهد، هم قادر به سرنگون کردن بورژوازی است و هم در نتیجه قادر به جلب کردن متحدین بسیاری در میان توده های شبه- پرولتاریائی و خرده بورژوائی می گردد، متحدینی که هرگز ازپیش سرکردگی پرولتاریا را نپذیرفته و... لیکن براساس تجربه بعدی شان به ضرورت، عدالت و حقانیت دیکتاتوری پرولتاریا متقاعد خواهند شد." نمایندگان پرولتاریا با ورود خود در دولت، نه به عنوان اسیر بی توان بلکه به عنوان یک قدرت مسلط و برتر، آغاز به حل مسائل جامعه می کنند. این امر که پرولتاریا در چه نقطه ای از این راه متوقف خواهد شد، مسأله ایست که وابسته به تناسب نیروها دارد و به هیچ وجه به مقاصد اصلی پرولتاریا بستگی ندارد. رهبری طبقه کارگر در عمل بهترین متحدین را خواهد یافت، متحدینی که حول برنامه طبقه کارگر در تضاد اساسی با نظام سرمایه داری است، گرد می آیند. طبقه کارگر نمی تواند خصلت دموکراتیک دیکتاتوری خود را حفظ کند، بدون آن که از حدود برنامه دموکراتیک پا فراتر نهد.

رهبری طبقه کارگر "پس از انجام انقلاب دموکراتیک در اسرع وقت و درست به میزان نیروی خود که نیروی پرولتاریای آگاه و متشکل باشد، انقلاب سوسیالیستی را آغاز" می کند. رهبری طبقه کارگر "هوادر انقلاب پی در پی" است و "در نیمه راه توقف" نخواهد کرد. (لنین). این به این مفهوم است که فقط رهبری طبقه کارگر در جامعه سرمایه داری قادر به انجام تکالیف دموکراتیک است و پس از انجام آن یا هم زمان با انجام آن (بنابر میزان انکشاف سرمایه داری در جامعه) انقلاب سوسیالیستی را تحقق می دهد. رهبری طبقه کارگر در نیمه راه توقف نمی کند، او خواهان انقلاب مداوم است.

خلاصه ای از درس های انقلابات چین

دلیل شکست انقلاب دوم چین (۲۷-۱۹۲۵):

نظیر بسیاری از دیگر کشورهای تحت سلطه امپریالیزم، چین در این دوره، دارای توده دهقانی بسیار فقیر و طبقه حاکم بسیار کوچکی که مستقیماً از همکاری با امپریالیست ها نیرو می گرفت، بود. آمار ۱۹۲۷ نشان می دهد که ۵۵ درصد از دهقانان بی زمین بودند، ۲۰ درصد زمین شان آن قدر کوچک بود که کفاف معاش نمی کرد. دهقانان مزارعه کار از ۴۰ تا ۷۰ درصد محصول را به خانواده مالک به عنوان اجاره می پرداختند. سربازان امپریالیستی (اروپائی، ژاپنی و امریکائی) برای حفظ اوضاع در بنادر و شهرهای مهم چین مستقر بودند. قسمت اعظم راه آهن و کشتیرانی چین و نیمی از بزرگترین صنعت کشور، صنایع پنبه، متعلق به سرمایه ی خارجی بود. "سران جنگی" با دریافت اسلحه و پول از امپریالیست ها طغیان های دهقانی را سرکوب می کردند. رشد صنایع در دوره ی جنگ جهانی اول موجب رشد سریع طبقه کارگر نیز شد. در سال ۱۹۲۲، چندین اعتصاب که ۱۵۰ هزار کارگر را در بر می گرفت به وقوع پیوست، حال آن که در سال ۱۹۱۸ جمع کل کارگران

اعتصابی از ۱۰ هزار نفر بیشتر نبود. در اول ماه مه ۱۹۲۵ نخستین کنفرانس سرتاسری کارگری با شرکت نمایندگان ۵۷۰ هزار کارگر از تمام شهرهای مهم چین برگزار شد. در تاریخ ۳۰ مه سربازان انگلیسی تظاهرکنندگان شانگ های را به آتش گلوله بستند و ۱۳ دانشجو کشته شد. فوراً در شهر اعتصاب عمومی اعلام شد که تمام شهر را فلج کرد و به زودی در سراسر چین گسترده. قریب ۱۳۵ اعتصاب با شرکت ۴۰۰ هزار کارگر رخ داد. حدود یک ماه بعد، در ۲۳ ژوئن، سربازان انگلیسی و فرانسوی ۵۲ تظاهرکننده را با گلوله به قتل رساندند. دوباره اعتصاب عمومی با شرکت ۲۵۰ هزار کارگر رخ داد. تحریم کالاهای انگلیسی شروع شد. آزادی بیان و مطبوعات، حق انتخابات نمایندگان چینی در حکومت مستعمرات، مزد و شرایط کار بهتر و تقلیل اجاره ها طلب می شد. اتحادیه های دهقانی در ایالت کوان تون به همکاری با کارگران اعتصاب کننده (برای کنترل بندرها به منظور اعمال تحریم کالاهای انگلیسی) پرداختند.

در این شرایط، حزب کمونیست چین در عرض چند ماه، بین ژانویه تا مه ۱۹۲۵ از ۱۰۰۰ عضو به ۴۰۰۰ عضو رشد کرد. سازمان جوانان حزب ۹۰۰۰ نفر عضو داشت. ولی نفوذ حزب بسیار وسیع تر از تعداد آن بود و شرایط انقلابی، راه را برای رشد سریع تر آن باز کرده بود. ولی سیاست غلط حزب که از طرف رهبری کمینترن و برخلاف قضاوت خود رهبری حزب کمونیست چین بر آن تحمیل شد، این انقلاب را به شکست و حزب کمونیست چین را برای مدتی به انهدام کشاند. بنابه "تنوری جدید"، کشورهای مستعمره دوشبیه مستعمره در این دوره از مرحله "انقلاب دمکراتیک" می گذشتند: نه انقلاب دمکراتیک از نوع سابق، بلکه انقلاب دمکراتیک از نوعی نوین، انقلاب دمکراتیک ضدامپریالیستی. و در این مرحله از انقلاب، یاوران اصلی پرولتاریا عبارت بودند از دهقانان، خرده بورژوازی شهری و بورژوازی ملی. در مبارزه علیه امپریالیزم "بلوک این چهار قطعه" تنها راه پیشرفت پرولتاریا تشخیص داده شد. ولی این نسخه جدید تنوری منشویکی حتا از خود منشویک ها هم قدم فراتر

گذاشت. حتی منشویک ها هم از تنوری شان این نتیجه را نمی گرفتند که پس در چنین دوره ای حزب سوسیال دمکرات می باید خود را در حزب بورژوازی لیبرال حل کند. نسخه ی جدید انقلاب مرحله ای به حزب کمونیست چین، علیرغم مخالفت خود رهبری حزب، دستور داد که وارد گومین تانگ (حزب لیبرال بورژوا) شود. گومین تانگ تبلور زنده ی بلوک چهار طبقه تشخیص داده شد. در ژانویه ی ۱۹۲۶ رنیس چهار دهمین کنگره حزب بلشویک شوروی پیش بینی کرد که گومین تانگ "ارگان سلطه ی امپریالیست ها در آسیا را منهدم خواهد ساخت". بورودین، نماینده اصلی کمینترن در چین به کمونیست ها می گفت "چه کمونیست باشید چه گومین تانگی همگی باید از ژنرال چیانگ اطاعت کنید." چیانگ کای چک که قبلاً از رشد سریع کمونیست ها هراسان شده بود، از موقعیت جدید کمال استفاده را کرد. در اواخر مارس ۱۹۲۶ کلیه اعضای حزب، کمونیست شده بود. از موقعیت جدید کمال استفاده را کرد. در اواخر مارس ۱۹۲۶ کلیه اعضای حزب کمونیست را از موقعیت های رهبری در ارتش و دستگاه سازمانی گومین تانگ بر کنار کرد. کمیته اعتصاب هنگ کنگ را منحل و اعضای آن را دستگیر ساخت. با این وصف رهبری کمینترن چنان رفتار می کرد که انگار هیچ اتفاقی نیفتاده است. به جای تصحیح اشتباه گذشته، کمک به ساختن مستقل حزب کمونیست چین و بدست گرفتن رهبری مستقل مبارزات توده ای، کمینترن، گومین تانگ را به عنوان "حزب سمپات" بین الملل به رسمیت شناخت.

اکنون چیانگ کای چک در بهترین موقعیت بود که با استفاده از جنبش توده ای و خنثی شدن نفوذ حزب کمونیست و تحت لفافه انقلاب ملی ضدامپریالیستی حکومت گومین تانگ را در سراسر چین بسط دهد. تا نوامبر ۱۹۲۶ سربازان چیانگ کنترل قسمت اعظم چین مرکزی را بدست آورده بودند. کارگران چین خیلی زودتر از آن چه تصور می رفت طعم واقعی این "کنترل ضد امپریالیستی" را چشیدند. مبارزه طبقاتی در این دوره "انقلاب ضدامپریالیستی" ممنوع اعلام شد. در ۲۹ ژوئیه حکومت

نظامی در کانتون اعلام شد و هرگونه "اختلال کارگری" در طی لشکرکشی ممنوع شد. در ۹ اوت اعلام شد که کارگران حق ندارند هیچ گونه اسلحه ای حمل کنند، حق تجمع یا تظاهرات نیز ندارند. در ۱۰ اکتبر حکومت کومین تانگ ختم اعتصاب هنگ کنگ را اعلام داشت و به تحریم کالاهای انگلیسی نیز پایان داد، حال آن که هیچ یک از مطالبات کارگران برآورده نشده بود. در روستاها ملاکین شروع به حمله به اتحادیه های دهقانی و کشتار رهبران دهقانان کردند.

با تمام این اوصاف حزب کمونیست چین از جدا شدن از کومین تانگ بازداشته می شد. بورودین چنین استدلال می کرد که با در نظر گرفتن ترکیب مخلوط طبقاتی آن، کومین تانگ فعلاً نمی تواند دست به مالکیت خصوصی بزند و دهقانان فعلاً باید صبر کنند. کمیته مرکزی حزب کمونیست چین از بورودین خواست که قسمتی از اسلحه های شوروی را که قرار بود به چیانگ کای چک تحویل داده شود به اتحادیه های دهقانی بدهند، ولی بورودین این تقاضا را نپذیرفت. به عقیده ی او چنین کاری موجب "سوءظن" کومین تانگ و منجر به مقاومت دهقانان علیه کومین تانگ می شد! در اکتبر ۱۹۲۶ رهبری کمینترن به حزب کمونیست چین تلگراف زد که جلوی جنبش دهقانی را بگیرد که مبادا ژنرال هانی را که در رهبری لشکرکشی شمال بودند آزاده خاطر کند. تا فوریه ۱۹۲۷ ارتش چیانگ آشکارا مشغول انهدام سازمان های توده ای بود. در شهرها یکی پس از دیگری سازمان دهنده های اتحادیه های کارگری به قتل می رسیدند و محل اتحادیه ها به اشغال سربازهای چیانگ در می آمد. در ۲۱ مارس ۱۹۲۷ حزب کمونیست چین قیام پیروزمندانه ای را در شانگهای، مهم ترین شهر صنعتی چین، رهبری کرد. ۵۰۰ الی ۸۰۰ هزار کارگر در این قیام شرکت داشتند. اما، حزب کمونیست چین ۵۰ هزار کارگر را در استقبال از ورود چیانگ کای چک به شهر بسیج کرد. جواب چیانگ کای چک به این نمایش نیروی حزب کمونیست چین بسیار ساده و قابل پیش بینی بود. در ۱۲ آوریل ۱۹۲۷ سربازان کومین تانگ کلیه مراکز اتحادیه های کارگری، مراکز کمونیست ها، مراکز

کمیتة های اعتصاب و دفاتر روزنامه ها را اشغال کردند. ساکنین و مدافعین این مراکز همگی اعدام شدند. از ماه ها قبل حزب کمونیست چین به کارگران شانگهای آموخته بود که از کومین تانگ حمایت کنند. اکنون خیلی دیر شده بود. با این وصف ۱۰۰ هزار کارگر دست به اعتصاب زدند. اما، کارگران غیرمسلح در تظاهرات خود با مسلسل های سربازان چیانگ کای چک روبرو شدند. سپس هرگونه مقاومت علنی خوابید.

عیرغم این شکست مهیب، کمینترن دست از سیاست خود برنداشت. فقط اعتراف کرد که اکنون دوره ی جدیدی از انقلاب چین فرا رسیده است. دوره ای که متأسفانه! "بورژوازی ملی" به جناح ارتجاع پیوسته، و بنابر این متحد اصلی جناح "چپ" کمونین تانک درووهان است. در طی بهار ۱۹۲۷ جنبش دهقانی در سراس ناحیه مرکزی چین بسط پیدا کرد. دهقانان زمین های مالکین، انبارهای احتکار شده غذا و کالاهای را تصاحب کردند و شروع به سازمان دادن تولید، ساختن مدارس، و غیره کردند. در عکس العمل به این جنبش، مالکین با استفاده از جناح های پشتیبان چیانگ کای چک در ارتش به دهقانان حمله بردند. دهقانان، اکنون به جناح "چپ" کومین تانگ که حزب کمونیست هم در اتحاد با آن بود روی آوردند، ولی پایه ی این اتحاد این بود که زمین های ژنرال های "چپ"، سیاست مداران "خلقی"، مأمورین دولتی و مالکین "کوچک" که با حکومت ووهان مخالف نبودند دست نخورد. دهقانان به این توافق رضایت ندادند و همان متحدین: ژنرال های "چپ" و غیره به هراس افتاده، یکی پس از دیگری به جناح مخالف دهقانان پیوستند و خود شروع به سرکوبی دهقانان کردند. در ضمن، حزب کمونیست چین را هم از کومین تانگ اخراج کردند (۱۵ ژوئیه ۱۹۲۷). "متأسفانه" رکن دیگر متحدین طبقه کارگر "خرده بورژوازی شهری مدافع مالکیت خصوصی" و "سرمایه کوچک" نیز به انقلاب پشت کرد. هزاران هزار رهبر جنبش دهقانی در روستاهای مرکزی چین اعدام شدند. سخت ترین ضربات بر انقلاب چین وارد آمده بود. بالاخره این ضربه نهائی

کمینترن را از خواب بیدار کرد. کمیته اجرایی بین المللی کمونیست در ۱۴ ژوئیه اعلام داشت: "نقش حکومت ووهان به پایان رسیده است، در حال تبدیل به یک نیروی ضدانقلابی است." با یک چرخش ۱۸۰ درجه، کمینترنی که در عرض دو سال شرایط انقلابی، جلوی حزب کمونیست چین را در هرگونه فعالیت مستقل انقلابی گرفته بود، اکنون به حزب کمونیست چین دستور می داد که توده ها را برای قیام آماده کند. ولی این چرخش خیلی دیر بود. جنبش توده ای شکست سختی خورده بود و این قیام های پراکنده، در شرایطی که موقع عقب نشینی مرتب و به انضباط و تجدید قوا برای فرصت های آینده بود، صرفاً نیروی بیشتری از انقلابیون را تلف کرد.

آن چه رهبران کمینترن در سال های ۲۷- ۱۹۲۵ می باید انجام می دادند همان موضعی بود که کمینترن در سال های ۲۲- ۱۹۱۹، داشت (رجوع شود به تذهای کنگره های دوم و چهارم کمینترن در این رابطه). به جای تحمیل تئوری "انقلاب دمکراتیک" و ائتلاف طبقه کارگر با "بورژوازی ملی، دهقانان و خرده بورژوازی شهری"، حزب کمونیست چین می باید استقلال خود را، صرف نظر از هرگونه توافق عملی با هر جناح کومین تانگ، کاملاً حفظ می کرد. کارگران و دهقانان را مستقل از کومین تانگ سازمان می داد و روحیه اعتماد به کومین تانگ و استقبال از "ارتش ملی انقلابی" را به آنان نمی آموخت. و آن ها را در مبارزه مستقل خودشان، به کسب قدرت و حل مسأله ملی، کوتاه کردن دست امپریالیست ها از چین تصاحب و تقسیم زمین های عمده مالکین (با کمک اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی) رهبری می نمود.

شکست انقلاب دوم چین نخستین توانایی بود که انقلاب مستعمراتی برای احیای "تئوری" انقلاب مرحله ای پرداخت. ولی متأسفانه آخرین نبود و تا به امروز نیز به اشکال مختلف چه در سطح تئوری (مواضع توکل) و چه در سطح عملکرد (اندونزی، شیلی، یونان، ایران) این مرحله بندی ها مکرراً خود را نشان داده اند و در تمام موارد انقلابات را به شکست کشانده اند.

درسی از پیروزی انقلاب سوم چین (۱۹۴۹):

در طول انکشاف انقلاب سوم چین، ما توتسه دون علیرغم پیشنهادات کمینترن مبنی بر پذیرش رهبری چیانگ کای چک، این اتحاد را در عمل رد کرد. حتا در جریان وحدت ضد ژاپنی نیز حزب کمونیست چین استقلال سیاسی- تبلیغاتی و نظامی خود را حفظ کرد. در نقاطی که کمونیست ها اداره می کردند، اصلاحات ارضی آغاز شده، ارتش سرخ چین بطور کامل مستقل از ارتش بورژوائی کومین تانگ فعالیت کرد. مهم تر از همه این که پس از خاتمه جنگ ضدژاپنی مانوتسه دون باز علیرغم رهنمودهای کمینترن، از هرگونه وحدت با چیانگ کای چک سرپیچی کرد و اصلاحات ارضی را ادامه داد (تجارب انقلاب دوم به کار گرفته شد). پیروزی انقلاب سوم چین مدیون برش مانو از "انقلاب دمکراتیک" و تنوری دو مرحله ای کمینترن بود. خود مانو در مورد رد نظرات رهبری کمینترن چنین می نویسد: "انقلاب چین هنگامی به پیروزی نائل آمد که خلاف عمل استالین عمل کرد. شیطان قلابی خارجی، به مردم اجازه انقلاب کردن نمی داد، لکن کنگره هفتم ما، همه را فراخواند که توده ها را بسیج کنند و تمام نیروهای انقلابی موجود را سازمان دهند تا چین نوینی مستقر شود... اگر ما از قیدهای ونگ مینگ یا به عبارت دیگر از متدهای استالین دنباله روی می کردیم انقلاب چین نمی توانست پیروزی یابد. وقتی انقلاب ما به پیروزی رسید، استالین گفت که قلابی است." (گفتار در کنفرانس چنگتو- مارس ۱۹۵۸- از کتاب "گفتارها و نامه های مانوتسه دون ۷۱- ۱۹۵۶"، متن انگلیسی، ص ۱۰۲). و یا در جای دیگر می گوید: "آن ها اجازه ندادند چین انقلاب کند، این سال ۱۹۴۵ بود. استالین می خواست چین را از انقلاب باز دارد، او می گفت که ما نباید جنگ داخلی داشته باشیم و باید با چیانگ کای چک همکاری کنیم، و این که در غیر این صورت ملت چین از میان خواهد رفت. اما ما به آن چه او گفت عمل نکردیم. انقلاب

به پیروزی رسید، پس از پیروزی انقلاب، او شک کرد که چین یک یوگسلاوی باشد، و این که من تیتوی دومی شوم." (سخنرانی در پلنوم دهم هشتمین کمیته مرکزی- ۲۴ سپتامبر ۱۹۶۲ همان مأخذ بالا، ص ۱۹۱). و یا در بحث از مسأله فلسفه در ۱۸ اوت ۱۹۸۴ می گوید: "استالین علیه انقلاب چین ایستاده بود... حتا قبل از انحلال بین الملل سوم، ما از دستورات او اطاعت نمی کردیم" (همان جا، ص ۲۱۸-۲۱۷).

مؤخره:

ضرورت آموختن درس هائی از دستاوردهای تجربی مبارزه طبقاتی جنبش کارگری

در طی قرن اخیر مکررند، فرصت هائی که رهبران جنبش کارگری از دست داده اند: انقلاب دوم چین ۲۷-۱۹۲۵، پیروزی فاشیزم در ایتالیا و آلمان، انقلاب اسپانیا ۱۹۳۶، امواج انقلاب که پس از جنگ جهانی دوم هم در اروپا و هم در بسیاری از کشورهای مستعمره (یونان، اندونزی، شیلی، ایران و غیره) همه به شکست انجامید. این ها تجربیاتی هستند که باید از آن بیاموزیم تا دوباره "به همین سرنوشت دچار نشویم". اهمیت این درس آموزی در چیست؟ آیا به این علت است که عده ای "آشفته فکر" می خواهند تقصیر شکست انقلابات را صرفاً به گردن مخالفین خود بگذارند؟ یا آن که عده ای قصد به راه انداختن جنجال بر سر مسائل گذشته دارند؟ اهمیت این درس آموزی فقط از این نظر نیست که کمینترن پس از مرگ لنین مسنول تاریخی این شکست ها بوده، و اهمیت آن فقط از این نظر نیست که هنوز در کشورهای مستعمره و شبه مستعمره احزابی هستند که با همان تنوری های اشتباه به مبارزات طبقاتی لطمه های شدید وارد می آورند. از همه این ها مهم تر، اهمیت آن در این است که گرایش هائی در توجیه سیاست های انحرافی زیر پوشش "مارکسیزم لنینیزم" و با تکیه به اعتبار انقلاب اکتبر و لنین، چنان اغتشاشی در تنوری انقلابی و

در دست آوردهای تجربیات انقلابی مبارزه طبقاتی در سطح جهانی بوجود آورده اند که:

اولاً، حتا در کشورهایی که احزاب کمونیست آن، با ریشه و منشاء نظرات کمینترن پس از مرگ لنین، قطع رابطه کردند و توانستند انقلاب را تا کسب قدرت سیاسی به پیروزی رهبری کنند (انقلاب سوم چین، انقلاب ویتنام)، از آن جا که این انقطاع بطور تجربی، قدم به قدم و تحت فشار شرایط عینی صورت گرفت، این احزاب نتوانسته اند چکیده درس های اساسی انقلاب خود را به روشنی عرضه کنند و این انقطاع را آگاهانه گسترش دهند. در نتیجه، از یک سو، نتوانسته اند آن نقشی را که بالفعل می توانستند و می بایست در ایجاد رهبری های انقلابی در سطح جهانی ایفا کنند به عهده بگیرند (مقایسه کنید نقش رهبری حزب کمونیست چین یا ویتنام را در کمک آگاهانه به ساختن رهبری انقلابی در سطح جهان با نقش حزب بلشویک پس از پیروزی انقلاب اکتبر و بنیان گذاری بین الملل کمونیست). و از سوی دیگر، اگرچه قدم اول انقلاب سوسیالیستی، یعنی کسب قدرت سیاسی در سطح ملی، را با موفقیت برداشته اند، ولی راه را برای انحطاط جدی انقلاب باز گذاشته اند.

و ثانیاً، تحریف و تخریب دستاوردهای تجربیات مبارزه طبقاتی چنان اثر عمیقی گذاشته که حتا گرایش هایی نیز امروزه بر سر مسائل گریه جلوی راه جنبش، در عمل شروع به انقطاع از رهبری های سنتی گذشته کرده اند، هنوز چنان در چارچوب تنوریک گذشته گرفتار مانده اند که چنانچه این چهارچوب به موقع شکسته نشود و آن ها موفق به تأمim درس های لازم از تجربه خود و آموزش از تجربیات گذشته مبارزات در سطح جهانی نشوند، این خطر وجود دارد که این ها نیز به تدریج از پیشگام راه انقلاب به مانع این راه تبدیل شوند.

برای مثال، برخلاف نظرات حزب توده که هنوز از ائتلاف با "بورژوازی ملی" یا بخشی از "بورژوازی دمکرات" سخن می گوید، توکل ادعا دارد که "بورژوازی ملی" به صف بورژوازی وابسته پیوسته و نقش ارتجاعی ایفا می کند، ولی از طرف

دیگر، او صحبت از انتلاف با "خرده بورژوازی مخالف نفی مالکیت خصوصی" به میان می آورد. تنوری توکل نمونه بارزی از گرایش هائی است که در عمل از رهبری های سنتی گذشته بریده اند ولی هنوز چنان در چارچوب "تنوریک" گذشته گرفتار مانده اند که به مانع راه انقلاب تبدیل می شوند.

آموختن تجربیات گذشته و به کار گرفتن این آموزش راه را برای پیروزی انقلاب آتی ایران هموار می کند.

م. رازی

مهرماه ۱۳۶۱

بازنویس: یاشار آذری

آدرس انترنتی کتابخانه: <http://www.javaan.net/nashr.htm>

آدرس پستی: BM Kargar, London WC1N ۳XX, UK

ایمل: yasharazari@netscape.net

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۳